

**عواقب دردناک
ارتباطات تلفنی نامشروع**

مؤلف:

محمد عبدالعزیز الحمیدی

مترجم:

عبدالله پاسالاری



سنی بوک - کتابخانه مجازی اهل سنت

www.SunniBook.net

فهرست مطالب

ش	موضوع	صفحه
1	مقدمه مترجم	3
2	ندامت!!	8
3	اولین توقف	10
4	بازی و سرگرمی!!	11
5	دومین توقف	13
6	دلایل ناهنجاری‌های به بارآمده ناشی از تلفن	13
7	پیشگیری و درمان	13
8	دام!!	17
9	سومین توقف	19
10	چه کسی مرا یاری می‌کند..؟	19
11	رحمت خدا	22
12	فیلم!!	24
13	فوائد کلی (1)	27
14	فوائد کلی (2)	29
15	زیبارو «دلربا»	30
16	توقف	32
17	خواهر فاضله‌ام از تو این سؤال را می‌پرسم	33
18	خاتمه	34

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيد المرسلين وخاتم النبيين سيدنا وحبیبنا محمد وآله وصحبه أجمعين ومن تبعهم بإحسان ودعا بدعوتهم واستن بسنتهم إلى يوم الدين.

خدایا! تو را سپاس می گویم و رضای تو را مدام می جویم و راه ایمان تو را می پویم که تنها با ایمان به تو و تبعیت از سنت پیامبر تو انسانیت ما زنده و زندگی ما ارزنده است، و مستوجب قبول شدن در درگاهت خواهیم بود.

خدایا! در میان انبوهی از گناهان خویش و رحمت وسیع و بخشش تو مانده ایم، و امیدمان تنها به این است که فقط بنده تو ایم و تا نفسی در تن است جز تو هیچکس و هیچ چیز را نمی پرستیم.

پیشرفت چشمگیر تکنولوژی در قرون اخیر همراه با غروب ایمان از افق زندگی جمع کثیری از انسان ها بود، و از این تکنولوژی حوادث و جنایات بسیار هولناک و رعب آوری به وجود آمد، و انسان هایی در گوشه و کنار این جهان پنهان و از این ارمغان بزرگ یعنی تکنولوژی و شعار دموکراسی بی دست و پا و بی سر و بی سرپرست شدند، اینها همه اش هدیه تکنولوژی و دموکراسی بدون ایمان بود، اینها همه اش فرار از ناپسند بودن شعار تجددگرایی بود که در واقع داشتند، از تمدن فرار می کردند و زرق و برق و حلاوت این پیشرفت ها سبب شد که خیلی از بزرگان نیز شیفته تمدن پوسیده جدید به نام تمدن پیشرفت فن و تکنولوژی یک بعدی شوند، و ایمان و صداقت و خالص بودن را با این تمدن معاوضه نمایند، و فقط لباس یا بگویم عبائی از دین و ایمان بر تن آنها باقی بماند، عبائی که گرد و غبار گناه به حدی بر آن نمایان است که هر عاقلی از دور هم متوجه می شود که این عبا عبای ریا و تملق و چاپلوسی است که صاحب آن جز جهت ارتزاق از دین مظلوم بر تن خود باقی نگذاشته است، و متأسفانه به اصطلاح دینداران امروزی چون دین را در درون افراد جستجو می کنند و از درون شریعت ناآگاهی و بی اطلاعند زود دینداری را کنار گذاشته و برای آرامش دردهای

درونی خود به ابزار نامشروع و نابودکننده متوسل می‌شوند، و علت عقب‌ماندگی خود را در این می‌دانند. در حالی که غافل از اینند که دین پیشرفت انسان را در دو بعد معنوی و مادی یعنی پیشرفت در تکنولوژی و فن‌مشارعی که در خدمت آسایش انسان باشد در کلیه نصوصش به پیروانش آموزش می‌دهد و هیچ وقت دین خواهان پیشرفت تک بعدی پیروانش نیست، و این عمل کسانی است که به عمد و یا به اشتباه یعنی در اثر ناآگاهی از شریعت دین را اینگونه به انسان‌ها معرفی کرده‌اند که دین دشمنی پیشرفت انسان‌ها در فن و تکنولوژی است، و این یکی از عوامل بسیار مهمی است که مسلمانان از قافله تمدن جدید عقب افتادند، و آنچه که تا دیروز پرچمدار آن مسلمانان بودند، امروزه غلم آن را در دست کسانی می‌بینیم که شاگردان ما بوده‌اند.

بشر همیشه در تلاش برای بهتر زیستن بوده، و درست این چیزی است که دین به ما می‌آموزد و دانشمندان و خوشفکران و عاقلان همیشه پیشگامان این ابداعات و اختراعات جهت خدمت به خود بوده‌اند و اختراعات و اکتشافات متعددی جهت بالابردن راندمان عمر انجام داده‌اند، اما همیشه در طول تاریخ چهارالی پنج هزارساله اخیر بشر مخصوصاً در قرون اخیر دیده‌ایم که تفاله‌های بشر که خود را شر و همجنس با بشر سالم نام نهاده‌اند و به دلیل بیماری‌های که در وجودشان به صورت عقده درآمده بود، از این اختراعات و اکتشافاتی که مخترعین و مکتشفین آنها جهت خدمت به بشر آنها را انجام داده‌اند، و در این راه حتی ضررهای زیادی به جسم و جان‌شان نیز وارد شده است، برای ارضاء کردن غده‌های سرطانی نهفته در وجودشان استفاده کردند، مانند استفاده از باروت و الکل و غیره، تلفن نیز یکی از انواع اختراعاتی است که مخترع آن جهت از بین بردن بعد مسافت و دسترسی آسان‌تر به یکدیگر و استفاده بهتر از وقت و... آن را اختراع کرد، اما متأسفانه امروزه می‌بینیم که استفاده بیمارگونه از آن برای اخلاق انسانی بسیار خطرناک است.

آنچه که شما در این کتابچه کوچک اثر استاد بزرگوار محمد عبدالعزیز الحمیدی می‌خوانید گوشه‌ای از گرفتاری‌هایی است که دامنگیر گروهی از افراد شده که عزت و افتخاری را که سال‌ها با رنج و سختی به دست آورده‌اند با یک

تلفن بی ارزشش نقش بر آب شده است، و در میان مطالب این کتاب سرگذشت انسان‌های مؤمنی به چشم می‌خورد که فریفته حلاوت تماس‌های تلفنی شده‌اند، و زمانی که از خواب غفلت بیدار شده‌اند دیده‌اند که خیلی دیر شده است. به خاطر حس چنین دردهایی که بیشتر در میان جوانان شایع شده بود سال‌ها منتظر کتابی بودم که گناهان تلفنی ما را به زبان قابل فهمی به ما تذکر دهد، و بارها به دوستان مترجم و صاحب قلم لزوم نوشتن چنین کتابی را گوشزد کرده بودم تا این که بالاخره خدای متعال این سعادت را توسط همسر وفادار و مهربانم سرکار خانم «رقیه نعمتی» به من عاصی عنایت فرمود و مرا شرمنده در گاهش نمود.

وقتی پدرشان بعد از تشرف از مکه مکرمه این کتاب را به ایشان هدیه می‌دادند ایشان نیز ترجمه نمودن این هدیه سرزمین وحی را به بنده پیشنهاد نمودند که آن به شرط راهنمایی‌های ایشان پذیرفتم، و الحمد لله سببی شد که تعطیلات نوروز امسال یعنی سال 1382 نیز بتوانیم از اوقات مان در جهت راهنمایی هموعانمان استفاده کنیم. در پایان از آن ذات لایزال لایتناهی عاجزانه و مخلصانه التماس دارم که این عمل ناچیز را باقیات الصالحاتی برای اساتیدمان و پدر و مادران مان و خودمان و تمام کسانی که انتقادات سازنده‌اشان شامل حال ما گردد قرار دهد.

شهرستان پستک بخش جناح دهستان فرامرزن

دهنوخواجه

عبدالله پاسالاری

1 / صفر / 1424

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على النبي الأمين ورضي الله تعالى عن الصحابة أجمعين، وعن التابعين، وتابعيهم إلى يوم الدين... وبعد:

در زمان‌های گذشته، تلفن قبل از اختراع یکی از رؤیاهای انسان به شمار می‌رفت، اما بعدها جزء ضروریات طبیعی انسان قرار گرفت. تلفن اختراع شد تا در خدمت انسان باشد و ارتباط با دیگران در گوشه و کنار جهان پهناور به سهولت انجام گیرد.

تلفن آمد تا بعد مسافت را بکاهد و مسافت‌ها و مرزها را بین مردم از میان بردارد، اما بیمار دلان آن را برای اهدافی پست و حقیر بکار گرفتند، و اینک ما بسیار متأسفیم که این پدیده در جوامع مسلمان ما نیز ظاهر شده است، به طوریکه هرروز شاهد مصیبتی هستیم که گریبانگیر دختر و پسر جوان به سبب تلفن و ارتباطات تلفنی بیهوده و بدون مسئولیت می‌شود، و آنچه که انسان را به حیرت وامی‌دارد افتادن بسیاری از دختران جوان در تور فساد است، با وجود شنیدن سرگذشت کسانی که قبل از آنها به واسطه اینگونه ارتباطات «صوتی» به دام افتاده اند، و سرانجام آنها به ننگ و بدنامی کشیده شده است.

و دختر و یا زن طرف مکالمه تلفنی خود را به راحتی باور می‌کند، و از طرف او احساس امنیت کرده و به راحتی با سخنان او انس می‌گیرد. و آن به این خاطر است که وسوسه‌های شیطانی این راه را برای آنان زیبا جلوه می‌دهد، و بی‌خبرند از عاقبت آن و دردسرهایی که ممکن است به واسطه آن به آنها برسد، به خاطر یک لحظه خوشحالی زودگذر مکالمه تلفنی که کمی از دردهایش را تسکین دهد و غیره، و حال این که این مصیبت بزرگ را درک نخواهد کرد و بیدار نخواهد شد مگر بعد از افتادن جبران ناپذیر و پاره‌شدن پرده‌ها و نابودی، و نیز دختران و زنان جوانی هستند که بیدار شده و خدا را به یاد آورده اند.

ما و شما ای خواننده محترم! اینجا توقفی می‌کنیم تا همراه باهم چند صفحه‌ای که حاوی بعضی از سرگذشت‌ها و دیدگاهی این فریب‌خوردگان را که اعتراف کرده اند و پشیمان شده اند را بخوانیم تا با پند گرفتن از آن‌ها یابی یافته و به

دیگران نیز تذکر دهیم، و از خداوند عز وجل خواستاریم که ما و فرزندان همه مسلمانان را از افتادن در این گناه و فساد در پناه خود حفظ فرماید.

مؤلف

1416 / 11 / 18 هـ

ندامت!!

علائم پشیمانی در چهره اش به وضوح نمایان بود، در حال اعتراف به گناهان زشتش کلمات در دهانش به سختی اداء می شد، و در هنگام بیان خاطرات تلخش آرزو می کرد کاش هرگز به دنیا نیامده بود. چنان احساس خجالت و شرمساری می کرد که دنیا با همه لذت هایش برای او تنگ شده بود، اشک از دیده گانش سرازیر بود با دست اشک هاش را پاک می کرد، و سعی می کرد به وسیله آن گناه و ننگش را بشوید آرام شد، سپس سخنش را ادامه داد رشته سخن را به او می سپاریم.

در سن پایین ازدواج کردم... خداوند همسری پاک که در او نشانه های خیر و صلاح دیده می شد را به من عطا نمود... هرچیزی را غیر از یک چیز که آرزو داشتم به من می داد.. او با من کم سخن می گفت... زندگی مان بر یک روال عادی و بدون تغییری می گذشت... خواب... صبحانه... کار... نهار... خواب... خواندن روزنامه و مجلات... قلیان... و بعد هم خواب... از اینگونه زندگی شدیداً احساس ملالت می نمودم... از تنهایی داشتم خفه می شدم، رعب و وحشت سراپایم را فرا گرفته بود، و با گذشت زمان از احساس غریب و کشنده ای در این زندگی رنج می بردم، روزی در حالی که کنار تلفن نشسته بودم زنگ تلفن به صدا درآمد گوشی را برداشتم ناگهان صدای جوان مشتاقی را شنیدم که از من خواست چند لحظه با او صحبت کنم تا احساسش را نسبت به من بیان کند، گوشی را بدون توجه به او بلافاصله گذاشتم... دوباره تکرار کرد... در ابتدا توجهی به او ننمودم... اما کم کم تسلیم شدم، زیرا احساس می کردم که او با سخنانش اشتیاقی را که در درونم است اشباع می کند و آتشی را که در قلبم شعله ور است خاموش می سازد. تلفن به صدا درآمد گوشی را برداشتم... با سخنانی شیرین و دلفریب شروع به صحبت کرد، به طوری که احساس کردم از دلم باخبر است... درست همان چیزی بود که شوهرم از من دریغ کرده بود... حس کردم که او قادر به برآوردن تمامی خواسته هایم است... ارتباط تلفنی بینمان ادامه پیدا کرد، به گونه ای که جزئی از زندگیم شده بود...

و شک و بدبینی شوهرم را در این مدت نسبت به خودم متوجه نشده بودم، به هیچ چیزی جز ارضای غریزه ام با سخنان دلربائی که از تلفن برمی خواست فکر نمی کردم...

شوهرم به ماجرا پی برده بود و مکلمات تلفنی مرا مخفیانه ضبط کرده بود. روزی برادرم سرزده به منزل مان آمد و از من خواست با او به خانه پدرم برگردم... و وقتی از او پرسیدم عصبانی شد و از جیش طلاق نامه ای را که همسرم به او داده بود بیرون آورد و وقتی علت را جویا شدم بر سر فریاد زد و در حالی که چشمانش از عصبانیت گرد شده بود گفت: خودت را به نادانی زده ای؟!.

ننگ و بدنامی را با این کار پست و زشت برای خانواده ما به بار آورده ای! هیچکاری از من ساخته نبود... صحبتش در اینجا به پایان رسید و سرش را به پایین انداخت... صورتش را با دست هایش گرفت و از ترس فاجعه ای که به بار آورده بود به شدت به خود می لرزید! گریه کرد و با صدای لرزانی گفت:

«اعتراف می کنم که دیر از خواب بیدار شده ام... ولی شوهرم گناهکارتر است، و اوست که مسبب این امر است...!!».

و قصه اش را با اشک و حسرتی که ناشی از پشیمانی از گناه و اشتباهی که مرتکب شده بود به پایان رساند... اما علت اصلی در پس پرده این ماجرا چیست؟. مطمئناً یک وسوسه شیطانی زودگذر بوده که دامنگیر او شد و فراموش کرد که خداوند عز و جل از جاییکه گمان نمی کند او را می بیند. و غافل بود از کسی که ظاهر و باطن بر او واضح و آشکار است، او به این راه حل شیطانی برای حل مشکلش پناه برد، در حالی که می توانست به راه حل ساده تری از طریق گفتگو با شوهرش و یا نزدیکانش و یا با صبر و بردباری که خداوند متعال عز و جل برای او اجری قرار دهد آن را برطرف کند.

اولین توقف

چرا این موضوع را مطرح می‌کنیم؟!.

بعضی‌ها می‌پرسند: دلیل طرح اینگونه موضوعات چیست؟ و چرا به این شکل آن را مطرح می‌کنیم، و چرا بیشترین سهم را در کلام خطباء و ائمه جماعات و مقالات و سخنرانی‌های دانشمندان و کتاب‌های دعوت‌گران دارد؟!.

در جواب اینگونه سوالات می‌گوئیم: علت این است که تعداد زیادی از دختران و پسران جوان به اینگونه مسائل که ما در این کتابچه کوچک عنوان کرده ایم ممکن است دچار شده باشند، ما آن را مطرح کردیم، و دیگران نیز ممکن است به روش دیگری از طریق رسانه‌ها آن را مطرح کنند و شاید به اذن خدا وسیله‌ای برای نجات آنها از افتادن در منجلاب فساد باشد تا راه‌شان را بعد از کوری و گمراهی‌شان روشن سازد...

و شکی نیست که بسیاری از کسانی که در این دام افتاده‌اند به دلیل عدم آگاهی و ضعف ایمان و نیندیشیدن به عواقب و عظمت گناه‌شان بوده است... و چه بسا این کتابچه باعث شود تا آنان که نمی‌دانند خطر بزرگ را احساس کنند، و با خواندن این کتاب بیدار شده و سببی برای هدایت‌شان شود. و چه بسیار دختران جوانیکه فریب خورده و بدور از چشمان خانواده به مکالمات تلفنی مردانی بیمار دل روی آورده و با وعده‌های دروغین برای ازدواج ساده لوحانه در این دام افتاده‌اند. و چه بسیار از پسران جوانی که در تور زنانه پست و شیطان‌صفت که برای آنها آماده کرده‌اند افتاده‌اند، به این گمان که باعث لذت و آرامش و سرگرمی آنها شوند! به همین خاطر این کتابچه را نوشتیم تا زنگ خطر و پندی دلسوزانه باشد که آنها را از زبانه‌های آتش دور کرده و مانند بسیاری که گرفتار شده‌اند در امان بمانند.

بازی و سرگرمی...!!

در بازگو کردن ماجرای تلفنی خود کمی مردد بود... از گرفتاریی که دامنگیر او شده بود احساس شرمساری می کرد، و بعد از اصرار شروع به نقل ماجرای کرد که هیچگاه آن را فراموش نخواهم کرد.

خیره به زمین نگاه می کرد، گویی خاطراتش را بر روی پرده نمایش به نمایش می گذاشت، چون به خود آمد با کمی برگشتن به گذشته ماجرا را چنین شرح داد:

زندگی آرام و بی دردسری داشتیم، تا این که تلفن به خانه ما وارد شد، آن روزها به خاطر این دگرگونی جدید و جالب و جذاب بسیار خوشحال بودم. گمان می کردم تلفن وسیله ای برای تفریح و سرگرمی است که می توان در هر زمانی از آن برای پر کردن اوقات فراغت استفاده کرد، اما تلفن مزایای دیگری هم داشت، فاصله ها را کوتاه می کرد، دوستان و فامیل هر کجا بودند از احوال آنها باخبر می شدیم و...

گوشی تلفن را برداشتم و شماره های مختلفی گرفتم، بدون هیچ صحبتی فقط گوش می کردم. روزی صدای دختر جوانی را پشت خط شنیدم... با او صحبت کردم، دیدم خیلی زبان باز است دوباره تماس گرفتم و این تماس ها با او بارها و بارها تکرار شد تا این که برایم عادت شده بود، نمی توانستم روزی با او صحبت نکنم، آن زمان فکر می کردم این یک سرگرمی و تفریحی بیش نیست.

روزها و ماه ها و بلکه سال ها گذشت... بزرگ شدم و دبیرستان را تمام کردم، و وارد دانشگاه شدم... ناگهان کسی را که با او ارتباط تلفنی داشتم روزی به من زنگ زد و از من تقاضای ازدواج نمود... با درخواستش دچار شوک بزرگی شدم، چون اصلاً انتظار چنین پیشنهادی را نداشتم... به او گفتم: حتماً شوخی می کنی، با جدیت تمام جواب داد که قصد شوخی کردن ندارد، و گفت که: مردم از تماس های تلفنی ما باخبرند، و این ارتباط های تلفنی ما نقل مجالس شده است.

با این خبر دنیا بر سرم خراب شد و وضعیت بحرانی شدیدی به من دست داد. از او عذرخواهی نمودم و به او گفتم: ازدواج اصلاً امکان ندارد و من از این کار هدفی جز بازی، سرگرمی و تفریح نداشته‌ام. بازهم با من تماس گرفت و عاجزانه از من درخواست ازدواج کرد، و گریه‌کنان حرف‌های مردم و رسوایی که ممکن است بین دوستانش که از تمام حرف‌های رد و بدل شده میان ما و وعده و وعیدهای مان باخبر بودند، به بار بیاید یاد می‌آورد.

ساعت‌ها به حقارت و پستی خودم فکر کردم که چگونه به این بازی پست راضی شدم، و به ازدواج با دختری که تنها او را از پشت تلفن می‌شناختم فکر کردم، و بارها از خودم پرسیدم و تکرار کردم، چه کسی تضمین می‌کند که این دختر زبانش با کس دیگری صحبت نکرده باشد، شاید دوستان دیگری جز من هم داشته باشد. کسی که راضی شده باشد با جوانی مثل من تلفنی ارتباط برقرار کند، حتماً با دیگران هم بوده است... این گروه از دختران با ازدواج اصلاح نمی‌شوند.

و تصمیم نهایی من این بود که امکان ندارد که من همسری مثل او انتخاب کنم، با شنیدن این خبر دختر دچار شوک شدیدی شد و به خاطر فاش شدن رازش میان مردم و رسوایی که به بار آمده بود گوشه‌انزوا را انتخاب کرد و روزها گذشت و او با کسی ازدواج نکرد... و بالاخره او قربانی این بازی پست شد!! جوان برخواست و سخنش را به اتمام رساند، در حالی که شدیداً خود را مورد سرزنش قرار می‌داد و احساس شرمساری می‌کرد از دستاوردی که شیطان برای او به بار آورده بود.

المؤمنون: [115].

«آیا گمان می‌کنید که شما را بیهود آفریدم و شما به نزد ما باز نمی‌گردید».

دومین توقف

دلایل ناهنجاری‌های به بارآمده ناشی از تلفن

«پیشگیری و درمان»

از میان فتواها و پژوهش‌هایی که در مورد بسیاری از دختران و پسران جوان مطرح شده است، ما در اینجا به طور خلاصه به نکات مهم و دلایل ناشی از ناهنجاری‌های تلفنی اشاره می‌کنیم.

- 1- عدم تعهدات دینی و ضعف ایمان و این محوری است که اغلب مشکلات اجتماعی پیرامون آن دور می‌زند، و این همان موضوع بحث ماست.
- 2- فقدان عشق و احساسات دوران جوانی خواه از جانب دختران و یا پسران باشد.

- 3- فراغت، و آن دردی مزمن است که بیشتر مشکلات را به بار می‌آورد، و جوان نیازمند مراقبت شدید از آن است تا بتواند در زندگی جهت سالم ماندن خود و جامعه اش بیشتر از آن استفاده کند^(۱).

- 4- وسایل ارتباط جمعی که مخربند تا سازنده امثال روزنامه‌ها و مجلات و فیلم‌های مبتذلی که ارائه‌کننده صحنه‌های مهیج و حرامی است که امیال جوان را به سوی خود سوق داده و او را مشتاق بی‌حجابی و بی‌بند و باری و بی‌حیای می‌کند، و علاج اینگونه بیماری‌ها راهنمایی جوانان به پرکردن مفید اوقات فراغت و متوجه کردن آنان به خطرات اینگونه وسایل است.

- 5- دوستان ناباب و این از مهم‌ترین عواملی است که منجر به افتادن جوان در تور بیماردلانی تلفنی و دچار شدن به مشکلاتی است که تا پایان حیات باید ننگ آن را چون زنجیری بر دست و پای خود احساس کند، و درمان این بیماری نیازمند توجه جوان در دوست‌یابی و عدم تعجیل در انتخاب دوست می‌باشد^(۲).

(1) - «اضافه مترجم»

إِنَّ الشَّيْبَابَ وَالْفُرَاقَ وَابْجَدَهُ مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ أَيُّ مَفْسَدَةٍ

به راستی جوانی و بیکاری و رفاه و آدمی را به تباهی می‌کشاند.

(2) - «اضافه مترجم» دوست بد همچون سگ آغشته به لجن است، هرچه تو را بیشتر دوست

داشته باشد تو را آغشته‌تر خواهد کرد. «ضرب المثل انگلیسی».

- 6- عدم تربیتی که براساس قرآن و سنت باشد، و علاج این نیز خواندن کتاب‌های تربیتی مهم و مؤثری چون کتاب شیخ محمد الدرویش می‌باشد.
- 7- ضرورت وجود مجازات سخت و کافی برای مرتکبین اینگونه کارهای زشت و پست تا سدی در مقابل اینگونه اعمال باشد.
- 8- الگوسازی درست جهت رد اقتداء به منحرفین و متمایل شدن به افراد نیک و صالح امثال داعیان و اصلاحگران.
- 9- پرده برداشتن از دروغ‌هایی که از طریق بیان قصه‌های عشقی و خیالی و تلفنی و غیره که بین دو نفر منجر به ازدواج آنها شده است که هدفی جز اشاعه فحشاء و فساد ندارد.
- 10- ضعف زن در مقابل اشتیاق و نیاز مبرم نسبت به ازدواج، زن وقتی که احساس کند که زمان ازدواجش گذشته و از همسن و سالانش عقب مانده است، این احساس او را وادار به رفتن در مسیر اشتباه می‌کند، اما این طرز تفکر و فهم غلط تنها با توجیه و ارشادهای آگاهانه در این زمینه که ازدواج هر انسانی بستگی به تقدیر و سرنوشتی است که خداوند برای او مقرر نموده است، و در خانواده‌ها نیز دختران جوان را باید به دعا و راز و نیاز خالصانه با خدا تشویق نمود و به آنها فهماند که تنها باید از خداوند درخواست نمایند که به آنان همسری صالح و خوب عطا نماید.
- 11- عدم پرداختن رسانه‌های جمعی با شیوه مناسب به اصل موضوع و مداوای این مسئله نمایش دادن برنامه و کنفرانس‌های مختلف برای هشدار دادن و آگاهی و توضیح خطرات این کارها.
- 12- خروج زن بدون محرم به بازارها و اماکن عمومی، و این همان چیزی است که خطرات زیادی را برای زن دربر دارد و به راحتی زن را در دام فساد می‌اندازد.
- و برای جلوگیری از این کار نیاز به بالابردن سطح آگاهی افراد جامعه نسبت به اینگونه مسائل می‌باشد که همراهی زن با یک محرم به هنگام خروج از خانه به مکان‌های عمومی الزامی است.

13- اگر بین اولیاء فرزندان عاطفی وجود داشته باشد باید آن را برداشت و اولیاء باید مقداری از وقت خود را در اختیار فرزندان بگذارند و از حال آنها پرسند، کارهای شان را زیر نظر گرفته و دوستان و علایق فرزندان شان را بشناسند، و هرگاه در مسیر زندگی شان احساس خطر کردند آنها را متوجه کرده و به آنها آگاهی بدهند.

14- عدم درک صحیح از عواقب و خیم این انحرافات و دنباله روی از شهوات دوران بلوغ و امیال و احساسات بدون تفکر علاج اینگونه مسائل مواضبت دورا دور و مراقبت های متعادل از جوان همراه با راهنمایی و ارشادهای سالم و موعظه های حسنه و نیک می باشد.

15- تقلید کورکورانه به ویژه تقلید از آنچه که در فیلم های مبتذل (استلاکیت) به نمایش گذاشته می شود که اعمال خودسرانه بازیگرانش را به عنوان قهرمان و جوانمرد به تصویر می کشد و بازیگران زنش را به عنوان فردی آزاد و مشهور نمایش می دهد، و با این اعمال ذهن جوان بیننده را تخریب می نماید، و راه علاج آن نیز هشدار دادن به نسل جوان نسبت به خطرات اینگونه اقدامات و بیان اشتباهاتی است که در پیروی و الگو برداری از اینگونه افراد وجود دارد.

16- عدم استفاده صحیح از تجارب گذشتگان و انسان های صالح و بدون تعمق و فکر کردن گذشتن از سرگذشت بزرگان.

17- تابع احساسات بدون فکر و اندیشه بودن مخصوصاً دخترانی که تازه به دوران بلوغ رسیده اند.

اگر کمی تابع خود می بودند به راحتی می فهمید که راهی را که در نظر گرفته اند به ترکستان است، و نتیجه ای جز هلاکت و گمراهی دربر ندارد.

18- علاقه مند بودن به کشف چیزهائی که عواقب آن مشخص نیست و تمایل به انجام کارهای ممنوع از قبیل عشق بازی های احمقانه ای که گفتگوهای عاشقانه تلفنی نیز جزئی از آنها است.

19- رواج غلط این تفکر که آشنایی قبل از ازدواج به آن روش الزامی است، و این اندیشه متأسفانه در جامعه‌های اسلامی مان نیز رسوخ کرده، و دشمنان اسلام این تفکر را صرفاً به منظور ترویج فساد در زمین انتشار داده اند.

20- فقدان حساسیت عرف جامعه و ضعف حیا و عفت و آبروداری نزد بیشتر مردم، و این در حالیست که خودکشی نزد عرب بسیار آسانتر از پرده‌داری و بی‌آبرویی زن می‌باشد، و چه بسیار جنگ‌هایی که به علت به خطر افتادن آبروی یک زن به پا شده است.

21- کوتاهی کردن بسیاری از زن و شوهرها در قبال وظایفی که خداوند برای آنان مقرر نموده از قبیل ابراز محبت نسبت به یکدیگر و تبادل دیدگاه‌ها و گفتارهای عاشقانه و صحبت‌های پاک و دلنشین.

و این از جمله دلایلی بود که بنده توان جمع کردن آن را داشتیم، و این همان اسبابی است که منجر به ارتباطات حرام از طریق تلفن می‌شود.

دام!!

سخنان پاکش در دل و جان دانش آموزان کوچکش چنین تأثیر می گذاشت که ساکت غرق در تفکر به جملات زیبای معلم شان می اندیشیدند، این سخنانی بود که عقل و هوش را در تسخیر خود درمی آورد.

ایمان او روز به روز زیادتر می شد، و شاگردانش هرروز که می گذشت او را بیشتر دوست می داشتند.

روزگار به این منوال گذشت تا این که...

روزی برخلاف عادتش تنها برای خرید به بازار رفت...

فکر کرد که امری عادی است، و هرگز چیزی بر او تأثیر نخواهد گذاشت... با خود گفت: کاری ساده است و نیازمند برآورده کردن آن هستم و هیچ نیازی به بردن بزرگتری (محرمی) با خود ندارم.

به سادگی از میان مردمی که در جاجای بازار پراکنده شده بودند می گذشت... که ناگهان با حرکت جوانی روبرو شد که به سویش آمد و نامه ای را زیر پایش انداخت. ایستاد و به راست و چپ نگاه کرد کسی را ندید، به این کار فکر کرد... خدایا چه کار کنم؟ آیا نامه را بردارم یا رها کنم و بروم... باید آن را بردارم و پدرم را از این کار آگاه کنم... خم شد و کاغذ را برداشت و راهی منزل شد... کارهایی در خانه داشت که باید آن را انجام می داد... چنان به کارهایش مشغول شد که نامه را فراموش کرد... و پدرش را که به او اطمینان کامل داشت از رازنامه باخبر نکرد...

روزها گذشت بدون آن که متوجه نامه شود... روزی بر حسب اتفاق خواست چیزی را از جیب لباس بردارد، دستش به کاغذی برخورد کرد... کار جوان را در بازار به یاد آورد... خواست پدر را باخبر کند، اما مردد شد... به فکر فرو رفت و با خود در مورد کار جوان فکر می کرد و می گفت:

چه می شود اگر من تلفنی با او صحبت کرده و او را پند و اندرز دهم...

هیچکس نمی فهمد شاید خداوند هدایت او را به واسطه من قرار داده باشد...

این آروزیی است که دوست دارم به دست من محقق شود...

این کار نیکی است که خداوند به آن خشنود است باید او را نصیحت کنم، چرا که دین نصیحت کردن است.

گوشی را برداشت و شماره‌های را که در نامه نوشته بود گرفت. ناگهان متوجه سخنان نرم و ملایم جوان مشتاقی شد که با نهایت بی‌صبری منتظر همین لحظه‌ای بود... جوان به گونه‌ای با او صحبت کرد که انتظارش را نداشت.. جوان را نصیحت کرد و پند داد، او نیز گوش کرد و به او فهماند که از کارش پشیمان است و تحت تأثیر سخنان او قرار گرفته است.. از او خواست که شماره تلفنش را به او بدهد تا هرگاه مشکلی یا سوالی در مورد توبه و ایمان داشت از او پرسد.

دختر جوان در دام افتاد و شماره تلفنش را به او داد.. گمان کرد که او به این سرعت متوجه اشتباهش شده است.. و صادقانه می‌خواهد توبه کند. بعد از آن جوان هرروز با او صحبت می‌کرد و در باره بعضی از امورات با او مشورت می‌نمود، در خلال صحبت‌های‌شان گاهگاهی حرف‌های عاشقانه و لبخندهایی رد و بدل می‌شد..

روزگار به همین منوال گذشت تا این که باب صحبت‌های‌شان به آرزوها و امیال‌شان کشیده شد.. و کم کم شیوه عوض شد و دختر جوان تسلیم و سوسه‌های شیطانش شد، و چنان رام شد که فریفته سخنانی که از زبان جوان بیماردل در مورد عشق و دوستی و صداقت خارج می‌شد گردید.

و چنان اوضاع دگرگون شد که دختر جوان راضی شد از خانه برای دیدن جوان پست و سنگدل در جاهای مختلف بیرون رود و قرارهایی در مکان‌های مختلف با وی بگذارد، و بعد از عکس و ضبط سخنان او دختر جوان به واسطه این مدارک چنان مطیع او شد که کارش به فضاحت و رسوایی کشید.

و این چنین راهش قدم به قدم به سوی هلاکت در دام‌های شیطان قرار گرفت... و این همان آرام آرام رفتن به سوی هلاکت است که بیشتر مردم از آن بی‌خبرند.

و این همان ناچیز شمردن گناه و فهم غلط گناه کار که در ابتدا کارش به گمان نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر اقدام به آن می‌کند.

(سومین توقف)**چه کسی مرا یاری می‌کند..؟**

اشتباه راهی است برای درست رفتن.. و اشتباه جزئی از انسان است، زیرا هر انسانی جائر الخطا است. و بهترین خطاکاران توبه کنندگانند، یا همانطور که حضرت ص می‌فرماید: «از ما کسی در دنیا وجود ندارد که دچار اشتباه نشده باشد».

و لکن اشتباهاتی وجود دارد که انسان را گروگان و اسیر خود می‌کند. و از جمله اشتباهاتی که ننگ و فضیحت به بار می‌آورد و تا آخر و بال گردن انسان می‌شود، بر جای گذاشتن مدارک از خود در دست دیگران است امثال، نوار کاست و عکس‌هایی که در هنگام غوطه‌وری در هوی و هوس از انسان گرفته می‌شود، و بسیاری دیگر از اینگونه مدارک که در دست گرگ‌صفتان قرار می‌گیرد و وسیله‌ای می‌شود برای به دام انداختن طعمه‌های‌شان.

و تنها یکی از این عوامل می‌تواند سراسر عمر صاحبش را مطیع و رام و ذلیل او بگرداند، و آلتی شود در دستان فاسقان تا هرگونه که بخواهند با او عمل کنند، و هرچه می‌خواهند او بر ایشان در کمال حقارت و زبونی انجام دهد.

این حالت برای دخترانی است که به خود اجازه می‌دهند از تلفن به شیوه نامشروع استفاده کرده و گوش به سخنان شیرین طرف دیگر می‌دهد تا به سوی لانه‌های فساد و گمراهی رهسپار شوند.

سوالات زیادی به همراه جواب از این گروه «دختران» دارم: آرزوی تو چیست؟ تو که مطیع و رام او شده‌ای!!

یکی از اینها با اعتقاد به این که اینکار تنها جهت بازی و سرگرمی است، چنان مشغول شده بود که آن خبیث «طرف دیگر مکالمه تلفنی اش» او را تهدید به افشای گفتگوهای تلفنی صورت گرفته کرده بود، به حدی که حتی در آن لحظه‌ای که خواستگار در منزل دختر جوان بود و می‌خواست او را از پدرش خواستگاری کند تهدیدها به حدی بالا گرفت که دختر مجبور شد خواستگاری که مناسب و در شأن او بود را رد کند، و نه تنها او بلکه هر خواستگاری که می‌آمد از ترس آن خبیث که نکند راز او را فاش نماید رد می‌کرد، و همینطور

بدون این که ازدواج کند در خانه‌ی پدری ماند، و آن نابکار سودجو از این حالت لذت می‌برد.

دوستان خواننده عزیزم! این مشکل دارای ابعاد وسیع و مهمی است، تو را به خدا می‌بینید که چگونه اشتباهی به مشکلی و خیم و بحرانی بدل می‌شود که تمام عمر انسان را تهدید می‌کند.

من قصد ندارم احکامی عمومی صادر کنم، اما می‌خواهم دعوت کنم به مداوای اینگونه مشکلات که ابتدا به صورت یک اشتباه «گناه کوچک» شروع می‌شود، و با مرور زمان چنان متحول می‌شود که به آتش بزرگی تبدیل می‌شود که خارج شدن از آن و نجات از زبانه‌های آن کاری صعب و دشوار است.

و اینک شما ای خوانندگان محترم! به صورت عام و یا شمایی که دچار چنین مشکلی شده اید به صورت خاص به روشن‌ترین راه حل‌هایی که جهت حل مشکلات تان می‌توانید به آن اعتماد کنید را راهنمای تان می‌کنم، و این راه حل‌ها عبارتند از:

1- در مرحله اول تسلیم‌نشدن به ذلت و خواری، و بکارانداختن عقل و پندگرفتن از بدبختی دیگران که در ابتدا به صورت سهل و آسان شروع شده و در آخر به بمبی خطرناک مبدل شده است.

2- در باره مشکل خود با بزرگترها و خصوصاً افراد عاقل و فهیم از برادران و خواهران و اقوام مشورت کردن که تو را همراهی کنند به گونه‌ای که خیال تو و خانواده‌ات آسوده شود و مشکل حل شود.

3- اعتماد به این نداشته باشی که کتمان مشکل از خانواده و مخفی کردن آن در پشت امیال و آرزوها کاری خوب و پسندیده است.

با اعتقاد به این کار نه تنها مشکلات حل نمی‌شود، بلکه مشکلات دیگری را به بار می‌آورد که حل مشکل را سخت‌تر می‌کند، خصوصاً وقتی مشکل گسترده‌تر شد، شکل‌های دیگری نیز به خود می‌گیرد.

4- کمک‌خواستن از افراد متخصص مثل (مشاورین) که کاملاً معتقدم شما جوابی عملی و کافی و قابل استفاده و اجرا از آنها می‌گیرید.

5- مشورت کردن با اهل علم و (استادان) می تواند مفید و کارساز باشد، و معتقدم تجربه های کافی دارند که به اذن خدا برای سودمند باشد.

«رحمت خدا»

سخنش را با حمد و سپاس خداوند آغاز کرد... در حالی که خاطراتش را به یاد می آورد و عرق (شرم) از پیشانیش سرازیر بوده، تبسمی کرد و داستان خود را بیان کرد تا شاید عبرتی باشد برای کسانی که در دام مکالمات تلفنی می افتند.

در دوره بلوغ و خیره سری ها بودم آن زمان سنم چهارده سال بود، و احساس نیاز شدیدی به بازی و سرگرمی با تلفن می کردم، مردم از تلفن که تازه به روستای ما وارد شده بود با حرص و ولع صحبت می کردند..

روزی جوانی با من تماس گرفت و به گونه ای با من صحبت کرد که زود با او صمیمی شدم، او به تدریج شروع به صحبت کردن با من کرد، و من نیز بگونه ای با او صحبت کردم که انسان از یادآوریش شرمسار می شود، مکالمات تلفنی بین من و او روزها و ماه ها ادامه پیدا کرد، تا این که روزی خواستگاری برایم آمد و مرا از پدرم خواستگاری کرد..

بعد از اصرار زیاد پدرم او را قبول کرد، وقتی جوان این موضوع را شنید با من تماس گرفت و مرا با نوار ضبط شده مکالمات تلفنی مان تهدید کرد. در تنگنای شدیدی قرار گرفته بودم، چنان دچار بحران و اضطرابی شده بودم که زندگی در کامم تلخ شده بود.

چه کار می توانستم بکنم؟ در کارم سرگردان و حیران مانده بودم! او تهدیدهایش را ادامه داد، از من می خواست که ازدواج نکنم و گرنه فضیحتی که انجام داده ام را افشا خواهد کرد.

فکر کردم که چکار می توانم بکنم... بسیار پشیمان شدم از این که اینگونه از تلفن استفاده کرده بودم، آرزو داشتم که هرگز در زندگیم تلفن را ندیده بودم... به شدت گریه کردم و از او ملتمسانه خواستم که رازمان را فاش نکند. اما او با کمال غرور و خودخواهی تهدیدها و وعده وعیدهایش را تشدید می کرد. خداوند مرا هدایت به این کرد که مشکلم را با بردارم در میان گذاشتم و با صراحت آنچه که بین من و او (آن خبیث) گذشته بود، به او گفتم، بسیار ناراحت شد و مرا سرزنش کرد که چرا مطیع شیطان شده ام و نصیحتم کرد و از وحشت و اضطرابم کاست.

بعد از آن برادرم به مأموران ویژه خبر داد و آنان را از ماجرا باخبر کرد، او را گرفتند و نوار را مصادره و نابود نمودند، اینگونه خداوند با لطف و مرحمت خود مرا اصلاح کرد و گناهم را پوشانید، و امروز من بسیار پشیمانم از این که نافرمانی خدا را کرده ام و مرتکب معاصی شده ام و از خدا می‌خواهم اشتباهم را ببخشد و در دنیا و آخرت آن را بر من بپوشاند...

و این دختر با در میان گذاشتن مشکلیش با برادرش آگاهانه عمل کرد، قبل از آن که کار از کار بگذرد... و به لطف خداوند توانست آتش را قبل از پخش شدنش خاموش کند.. خوشبختانه در مقابل فریب انسان‌های شیطان‌صفتی که همیشه مراقبند تا دختران و زنان مسلمان را به ورطه‌های هلاکت و نابودی بيفکنند ضعف نشان نداد.

فیلم!!

او آنچه را که در دل داشت بی‌پرده بیان کرد... در سرگذشتش پندها و فوائد زیادی برای دختران ممنوعش داشت، کمی سکوت کرد سپس لبخندی زد و شروع به حمد و ثنای خداوند کرد، لحظه‌ای به خواهرانش نگریست، سپس شروع به بیان خاطرات ننگین تلفنی کرد.. مانند بیشتر زنان زندگی می‌کردم به چیزی اهمیت نمی‌دادم و هیچ میل و آرزویی در این دنیا نداشتم، جز همسر صالح و خوبی که بتوانم در کنار او پناه گیرم و بقیه عمر را در سعادت و خوشبختی زندگی کنم. با بعضی از دختران همسایه آشنا شدم.. به مرور زمان علاقه و محبت بین آنها و من بیشتر و بیشتر شد، دید و بازدیدها شروع شد.. باهم می‌نشستیم و در مورد زندگی مان صحبت می‌کردیم، و هر کسی از نکته نظرات خود سخن می‌گفت، و هر کسی سفره دلش را برای جمع باز می‌کرد. صحبت‌های ما کم کم به بحث بر روی موضوعی که همه ما روی آن توافق داشتیم معطوف شد... و وسوسه‌های شیطانی و هوس به شکل عجیبی در ما رخنه کرد...

هر کدام از آن دختران از کارهای هنری در مورد «بازیگری سینما» از خود و خانواده اش که از هنرمندان بودند، تعریف می‌کرد و همه آنها شروع به ذکر خاطراتشان با مردان کردند.. و هر کدام از عشق و عاشقی خود با مردان به خود می‌بالیدند.. وقتی در مورد چگونگی آشنائی‌شان با این جوانان پرسیدم گفتند: تلفنی بوده است.. و هنگامی که کارشان را زشت و قبیح شمردم مرا با تیر کویه فکری و نادانی زدند و به من گفتند: تو روستائی متحجر و بی‌عقلی هستی.. و فرصت‌های لذت و کامیابی را بیهوده ضایع می‌کنی، و بدین صورت است که فرصت ازدواج سوارکار رؤیائیت را از دست می‌دهی، و بالاخره مرا قانع کردند که تلفن وسیله‌ای جهت شوهریابی است..

روزها گذشت و ارتباط ما و آنها به این صورت سپری شد تا این که فیلمی را آوردند که در آن مدیر شرکتی از طریق تلفن با دختر جوانی که او را دوست داشت و دختر نیز او را دوست داشت آشنا شده و سپس قرار گذاشتند تا در

مکانی همدیگر را ملاقات کنند، و هنگام ملاقات دانست که معشوقه تلفنی اش منشی دفترش می باشد.. هردو تعجب کردند و هردو قرار ازدواج را گذاشتند..
با خود فکر می کردم و می گفتم: آیا ممکن است که من به همسری که آرزویش را دارم از طریق تلفن دسترسی پیدا کنم؟!..

بعد از آن تصمیم گرفتم از دوستم که واسطه‌ی اینگونه کارها بود شماره‌ای از شماره‌های زیادی را که دارد و با آنها با جوانان صحبت می کند بگیرم.
دوستم بلافاصله شماره جوانی را داد و مرا قانع کرد که برای ازدواج باهم مناسبیم، و بعد از آن مکالمات تلفنی من با او شروع شد، او را شناختم و مکالماتم را تکرار کردم..

برادر بزرگم بیداری در شب را دوست داشت و «شب زنده‌داری» می کرد.
من منتظر می ماندم تا همه اهل خانه بخوابند و بعد با دوست پسرم تماس می گرفتم.
روزی از روزها بعد از آن که برادرم به خواب رفت، گوشی را برداشتم و شروع به صحبت کردم..

آنقدر غرق صحبت کردن با دوست پسرم بود که متوجه روشن شدن هوا نشدم... برادرم مثل عادت همیشگی اش بیدار شده بود... و من متوجه نشده بودم...
و آمد تا بعضی از دوستانش را برای نماز صبح تلفنی بیدار کند...

ناگهان متوجه تلفن زدن من شد و حتی بعضی از سخنانم را شنید، اما با حالت خونسردی آن را نادیده گرفت و از من خواست که گوشی را سریعاً قطع کنم، دستم را گرفت و بر سرم فریاد کشید: وای بر تو چه کاری را انجام می دهی... مگر دیوانه‌ای... بدنم به لرزش افتاد و ترس شدیدی سراپایم را فرا گرفته بود، از او خواستم که ماجرا را نادیده بگیرد و پدرم را باخبر نکند، آه سردی کشید و دستم را رها کرد و گفت: قرار است فردا اگر خدا بخواهد برای تو خواستگار بیاید به تو هشدار می دهم که دست از این کار برداری بی آبرو می شوی آیا به پیامدهای این گناه فکر نمی کنی.. از برادرم عذرخواهی کردم و از او خجالت کشیدم، و او از من خواست از خداوند طلب بخشایش کنم و به درگاهش توبه کنم. اینکار را انجام دادم، خواستگاری که قرار بود برایم بیاید آمد، با مرد صالحی که دوست صمیمی برادرم بود ازدواج کردم و خداوند را خالصانه سپاس

گفتم که مرا از دام گناه تلفنی نجات داد. و همواره برادرم را دعا می‌کنم که مرا کمک و راهنمایی کرد تا به لطف خداوند بخشایشگر و آمرزنده و به واسطه او از این گناه بزرگ نجات پیدا کنم!!

فوائد کلی (۱)

در مقابل مشکلاتی که امروزه دامنگیر جوانان شده است چند اصل کلی و مهم را یادآور می‌شویم که کمک مؤثری در تشخیص این مشکل می‌کند، و به امید خداوند گشایشی و راه علاجی مؤثر برای آن موضوع خواهد بود.

1- شایسته است که هر دختر جوانی تلفن‌های مشکوکی که از سوی افراد ناشناس به او می‌شود را سریعاً قطع کند، و باید بداند که در این گونه اعمال تنها او قربانی و صید آن خواهد شد، مگر این که لطف خداوند شامل حالش گردد و زودتر متوجه اشتباهش شود و در صدد رفع اشتباهش برآید.

2- با وجود تذکرات زیاد و گفتن سرگذشت‌های دردآور در این زمینه، اما باز می‌بینیم که تعداد زیادی از دختران مسلمان از سرگذشت‌های هموعان خود پند و عبرت نگرفته‌اند.

و بدون توجه و بی‌اهمیت به عواقب و خیم آن اقدام به این کارها می‌کنند، و در برابر این همه پند و موعظه‌ها و بیان وقایع بازهم شاهد بروز موارد بیشماری از این معضلات از سوی دختران مسلمان هستیم.

3- پدر و مسئول خانواده در برابر این امور باید هشیار باشد و ارتباط صمیمی با خانواده داشته باشد، و از حال و امورات آنها لحظه به لحظه باخبر باشد و مشکلات‌شان را حکیمانه برطرف کند، چرا که او حاکم و خانواده اش رعیت او می‌باشند، و وظیفه شرعی و دینی مسئولیت مواظبت از آنها تا روز قیامت بر عهده او خواهد بود.

4- رفت و آمد افراد خانواده به خارج از منزل به خصوص رفتن زنان، بدون محرم را کنترل و آنها را برای برآورده کردن حاجات‌شان همراهی کنند.

5- توجیه و بیدار نمودن افراد خانواده نسبت به این گونه امورات و معضلات و ترساندن آنها از واقع شدن در بلاهایی که از اینگونه رفتارها ناشی می‌شود.

6- تشویق نمودن جوانان به زود ازدواج کردن و ازدواج خیریه را به راه انداختن.

- 7- بچه‌ها را تنها با تلفن رها نکنند، و این چیز تأسف باری است که ما در آن سستی به خرج می‌دهیم، و این از جمله مسائلی است که منجر به مشکلاتی برای خانواده‌ها می‌شود.
- 8- در خانه نسبت به زن بی‌توجه نباشد، و از هم‌صحبتی با او کوتاهی نرزد و خود را با خواندن مجلات و دیدن تلویزیون سرگرم نکند، و از همنشینی با دوستان‌شان و سرگرم شدن با آنها و گذراندن وقت در جاهای لهو و لعب صرف‌نظر کند.
- 9- باید از ورود وسایل مبتذل «نوارها و مجلات و فیلم‌های مبتذل» به خانه جلوگیری کند. شایسته است که افراد خانواده را در انتخاب کانال‌های خوب تلویزیون یاری کند و آنها را از خطرات نگاه کردن به کانال‌های موسیقی مبتذل آگاه کند.
- 10- پرهیز از ایجاد جو شک و تردید بدون دلیل در بین افراد خانواده و ایجاد جوی مملو از اعتماد و اطمینان نسبت به همدیگر و ساختن شخصیت افراد خانواده بر همین اساس و کاشتن بذر اعتماد و اطمینان و آرامش در دل تک تک افراد خانواده.
- 11- حل مشکلات کوچک و بزرگ خانواده با درایت و حکمت و عدم اعمال خشم و غضب و عصبانیت‌های بی‌مورد.
- 12- آگاه کردن دختران جوان به خطرات نرم و نازک صحبت کردن در تلفن با دیگران و طولانی کردن مکالمات، زیرا این یکی از دلایلی است که طرف دیگر مکالمه «مزاحم تلفنی» را وامی‌دارد که جری‌تر شود و تماس‌ها را تکرار کند.
- 13- مسئول خانواده گوشی را بلافاصله پس از قطع آن بردارد تا به طرف مقابل بفهماند که هنوز دختر در حال گوش دادن به مکالمه اش است، «تا او را تنبیه نماید و مچش را بگیرد».
- 14- «در پایان» هدایت و بازگشت به راه راست را برای این فریب‌خوردگان به جای درخواست هلاکت و نابودی آنان از خداوند منان مسئلت بداریم.

فوائد کلی (2)

در اینجا لازم است که به بعضی دیگر از راه حل هایی که ممکن است ما را در برطرف کردن اینگونه مشکلات و معضلات یاری کند اشاره کنیم:

1- حل اینگونه مشکلات را به قاضی واگذار کنیم ابتدا تنبیه و سپس مجازات این روشی است نیکو در دفع و مجازات منحرفین.

2- به کاربردن شیوه تربیتی درست: خانواده از شیوه تربیتی نرمش همراه با توجیه و در تنگنا قراردادن فرزندان چه از دختران و پسران باید استفاده کند.

3- هوشیاری به خرج دادن که شامل توجیه و راهنمایی کردن افراد خانواده و آگاه کردن شان نسبت به خطراتی که در بعضی از گفتگوهای تلفنی نهفته است، همچون افراد غریبی که در پشت گوشی تلفن مراقبند تا افراد پاک و معصوم را به دام خود بیاندازند، و شما را به موارد ذیل توصیه می کنم:

1- مشاهده نکردن فیلم ها و مجلات مبتذل، در مقابل استفاده از مجلات هدفمند و کتاب های مفید.

2- پر کردن اوقات فراغت دختران و پسران به نحو احسن.

3- تقویت قوه دینی و ایمانی در قشر جوان.

4- برگزاری مسابقات هدفمند و سودمند.

5- دوری از دوستان بد و انتخاب دوستان خوب و شایسته.

6- جلوگیری از برقراری روابط عاطفی بین دختر و پسر جوان هرزه ای که کاری جز اذیت و آزار دیگران ندارد.

7- پدران و مادران باید معیارهای تربیتی صحیح را بیاموزند.

8- توجه شوهر به همسر و دادن حق شرعی او در زندگی زناشویی به نحو احسن.

9- جلوگیری از بی توجهی مادران نسبت به دختران شان.

10- حساس کردن افکار عمومی و تربیت اجتماعی به طور گسترده در باره

این معضلات خانمانسوز.

زیبارو «دلربا»

نجم در دنیای شهوت و افتخار در حال درخشش بود. او در حالی که پله‌های ترقی را طی می‌کرد دوستانش فریفته او شده بودند، تماس‌های زیادی از سوی طرفدارانش به او می‌شد و او را با جملات شیرین و عاشقانه و پر از احساس می‌ستودند، دوستانش خبرهایی برای او می‌آوردند حاکی از این که دختران زیادی آرزو دارند او را ببینند و با او صحبت کنند، احساس غرور و خودپسندی به او دست داده بود، سرمست از ترقی و پیشرفت بود.

با چشمان براق به خود نگریست... من جوانی زیبارو هستم، آه.. ده‌ها دختر جوان روبروی من هستند.... چه سعادت بزرگتر از این خوشبختی است... آنها وقتی تصویر مرا روی صفحه تلویزیون می‌بینند می‌بوسند.

از وقتی که در کار خود پیشرفت و موفقیت کسی کرده بود... همچنان زنان زیادی با او تماس می‌گرفتند، و هر کدام از آنها می‌خواست در صحبت کردن با او از دیگری سبقت بگیرد... یکی از او خواهش می‌کرد که صحبت‌های تلفنی اش را با او طولانی کند و دیگری خواستار ملاقاتی کوتاه با او بود... دیگری هم بدون هیچ رودربایستی و پرده‌پوشی با کمال بی‌حیایی اعلام می‌کرد که آنقدر شیفته اوست که اگر از نزدیک او را نبیند دیوانه می‌شود...

دوستان و عاشقانش همچنان زیادتر می‌شدند، گروهی با آوردن هدایایی ارتباطشان را با او بیشتر و محکم‌تر می‌کردند، دوستانش شروع به تعریف و تمجید از او کردند، مبنی بر این که او قدرت خوبی دارد که دختران زیبارو را به چنگ آورد.

از او خواستند که با دختران تماس بگیرد و با آنها بیرون رود.. در خود رغبت و اشتیاق این کار را حس کرد..

رغبت گناه او را فرا گرفت و خواسته آنها را اجابت کرد و شروع به تماس گرفتن با دختران هرزه و خیابانی نمود، و با آنها قرار و مدارهایی می‌گذاشت و با بعضی از آنها بیرون می‌رفت تا لقمه حرام و پستی را که گرگان انسان نماهایی مثل او می‌دادند به آنها بدهند. به این ترتیب دختران زیادی به

واسطه او در ورطه فساد و گناه افتادند، و بسیاری از دختران بدبخت عاشقش را به گرداب بدبختی و فلاکت و هلاکت افکند.

روی صندلی نشست و در حالی که این بدبختی‌ها را به یاد می‌آورد، آه سردی کشید و به دوستش نگاه کرد و برای او خاطرات بیرون رفتن با آن دخترانی که به وسیله او فریب خوردند و به دام او افتادند را باز گفت. به او نگاه کرد در حالی که گناه و مصیبت قلبش را می‌فشرد... گفت: ای کاش! کار بدینجا خاتمه پیدا می‌کرد....

دوستش متحیر شد و با تعجب پرسید:

آیا بدتر از این هم انجام شده است...؟!.

کمی از جایش تکان خورد و نفس عمیق کشید.

«آری» آنجا بدتر از این هم به وقوع پیوست و پاداش انسان در گرو اعمال اوست، ولی لطف خدا شامل حالش شد و با رحمتش متوجه اشتباهم شدم. دوستش پرسید چه اتفاقی افتاد...؟!.

دختری را برای مردی هوسران بردم... وقتی او را با دختر آشنا کردم با نگاهی پست و هوس‌آلود به من نگاه کرد... و از من خواست که بنشینم... با کمال وقاحت و پستی به من گفت: می‌خواهم خدمت بزرگی را در حقم انجام دهی!! در حالی که حیرت سراپایم را فرا گرفته بود، به او گفتم: آیا هرگز از من خواهشی کرده‌ای که من آن را انجام نداده‌ام.. منظورم این نیست.. اما این بار چیزی را می‌خواهم که می‌ترسم آن را انجام ندهی.. آن چیست؟!.

می‌خواهم دخترت را برایم بیاوری، زیرا او واقعاً دلربا است... و بدون شک از تو زیباتر است... آیا نمی‌توانی او را بیاوری تا شبی را در خانه ما باهم خوش بگذرانیم...

ترس و وحشت سروپایم را فرا گرفت... حس کردم تمام ستون‌های بدنم در حال لرزیدن است. به او لبخند زدم در حالی که خشم و غضبم را در درونم مخفی کرده بودم... فهمیدم که این راه‌های پست به ورطه‌های فحشا و نابودی و هرزه‌گری منتهی می‌شود..

احساس حقارت کردم..

آنقدر پست شده بودم که فکر کردم مگسی هستم که بروی کثافات زندگی می‌کند..

فهمیدم که چقدر پست بوده‌ام که این راه را طی کرده‌ام و در تعفن و نجاست آن چقدر غوطه‌ور شده‌ام که با این مرحله رسیده‌ام..

باید به این مرحله می‌رسیدم، و چنین درخواستی از من می‌شد، زیرا شهوت‌های اینگونه افراد حد و مرزی ندارد.

حیران و وحشت‌زده از آنجا بیرون آمدم و دیگر پشت سرم را نیز نگاه نکردم..

تصمیم گرفتم توبه کنم^(۱) و دیگر هرگز به چنین کارهای پستی دست نزنم..

دستانش را برای دعا و توبه و استغفار به آسمان بلند کرد و گفت:

«اللهم اغفر لي وتب عليَّ برحمتك يا أرحم الراحمين...».

خداوندا! مرا بیامرز، و با لطف و کرم و مرحمت خود ای مهربانترین مهربانان!

توبه‌ام را بپذیر.

«والسلام»

(۱) - اضافه مترجم.

«توقف»

«خواهر فاضله ام»

از تو این سؤال را می‌پرسم

تو چه انتظاری از انسانی فریبکار دغلباز هرزه گر بیکار که حتی قادر به بدست آوردن غذای روزانه نیست و هیچ فکری و کوششی جز بدام انداختن تو و امثال چون تو از دخترانی که هیچ مانعی جز حیا و عفت برای بیرون رفتن از خانه و صحبت کردن با دیگران ندارند داری؟.

آیا می‌دانی که او در برابر دوستانش به این موفقیت که تو را بدام خود انداخته است و شکار کردن تو که قربانی دیگری از قربانی‌هایش هستی به خود می‌بالد...؟!.

خواهر فاضله ام! از دام‌های شیطانی که تو را به دنیای اوهام و رؤیاهای واهی می‌برد و باطل را برایت زیبا جلوه می‌دهد، و سرانجام تو را به ورطه‌های هلاکت و بی‌آبرویی سوق می‌دهد برحذر می‌دارم؛ خواهرم اگر ازدواجت به تأخیر افتاده است صبر کن و به او توکل کن، منتظر باش که آینده از آن توست.. و آنچه را که در انتظارش به سر می‌بری خداوند آن را از راه حلال به تو ارزانی خواهد داشت، پس به خاطر آن درهای حرام را زن!!.

آگاه باش که تو را با کلمات شیرین و ظواهر فریبنده و ماشین‌های آخرین سیستمی که در پشت آنها گرگانی وحشی قرار دارند که دهان‌شان را باز کرده و آماده بلعیدن تو هستند، و سرانجام تو را بدبخت و بی‌آبرو رها می‌کنند، در حالی که هیچکس متوجه او نخواهد شد فریب ندهند!.

و تو را متوجه سرگذشت تاریک و بدبخت دنیا و آخرت کسانی می‌کنم که در دام‌های شیاطین انس و جن افتاده اند که همان ننگ و بدنامی برای آنها در دنیا تا هنگام مرگ است.

«خاتمه»

سپاس خداوندی که حسنات و نیکی‌ها را با بخشش نعمت‌های بی‌شمارش به حد اعلی رساند و سلام بر رسول هدایت و نبی مکرمش...
اما بعد:

این مجموعه‌ای از وقایع و دیدگاه‌های اجتماعی و موارد کلیدی مهمی در زمینه تماس‌های حرام تلفنی و راه‌های علاج آنها می‌باشد که به سمع و نظر خواننده محترم رسید، و امیدوارم که در لابه لای مطالعه سودمند آن پند و عبرت و مواعظی سودمند بیابد تا در برابر خطرات این معضلات و دردهایی که بین مردم در لباس پیشرفت و تمدن شایع شده و خطری ملموس و واقعه‌ای دردناک و سنگین بر مردم شده است هوشیار باشد.

امروز مردم از کسانی که روز و شب مزاحم تلفنی آنها می‌شوند و با صحبت‌های پست و حرام موجبات اذیت و آزار آنها را فراهم می‌کنند به کرات صحبت می‌کنند و شکایت‌های آنها در این خصوص بارها تکرار شده است و برایشان مشکلاتی به بار آورده است.

اما و متأسفانه به مرور زمان و گسترش آگاهی‌ها در دنیا باز اینگونه معضلات و گرفتاری‌های اخلاقی در حال ازدیاد است و در زمینه‌های مختلف دیده می‌شود...
به طوری که بسیاری از فرزندان ساده و خام غیر مذهبی ما در بیشتر عادات و سخن‌شان از این معضلات تقلید می‌کنند، و از این تقلیدهای شان بدترین رفتارها را به ارمغان می‌آورند.

در اینجا لازم است ما و شما در برابر آن کمی درایت به خرج داده و راه حل‌های مؤثری را برای آن وضع کنیم و از بدام افتادن دختران و پسرانمان در این تورهای پهن شده و این دام‌های آماده برای صید قربانیان پرهیزیم، و شکی در آن نیست که در دین و عقیده و قرآن و سنت پیامبر ما راه حلی مؤثر و مفید و محکم برای رفع این مشکلات وجود دارد...

و لیکن بر ما لازم است که به تربیت قرآنی توجه داشته باشیم و فرزندان را تشویق کنیم که راه و روش‌شان را براساس کتاب خدا و سنت پیامبر اطهر و رفتن در این مسیر استوار و محکم قرار دهند، و در پایان از خداوند منان می‌خواهیم که

علوم مفید را به ما بیاموزد، و به آموخته‌های مان عمل کنیم، و ما را از کسانی قرار دهد که می‌گویند و عمل می‌کنند تا مشمول خشم غضب خداوند نشویم. زیرا خداوند همانا بر هر چیزی قادر است.

پایان والسلام

آنچه که ما را خرسند می‌کند، استقبال شما و ارائه نظریات مفید و پیشنهادات و بیان وقایع از جانب شما می‌باشد.

منتظر شما با ص.پ 16 حریملا 11962 یا نشانه مجله الدعوة الإسلامية الرياض. ص.پ 626 می‌باشیم.

المؤلف

الرياض 18 / 11 / 1416 هـ